

بسوی خدا میرویم

باهم بحج میرویم

اثر قلمی :

محمود طایفانی
میدیند

از نشریات مسجد هدایت
نیابان اسلامبول

بها : ۳۰ ریال

تذکره چاپخانه مسجد هدایت

پیمبر نمی گذاشت پس بدعت است ، گفتم مسلم است که رسول اکرم روی زمین و شن و حصیر که آنروز فرش مسجد بوده نماز خوانده ولی معلوم نیست روی فرش های پشمی و مانند آن نماز گذارده باشد ، چون مساجد شیعیان از فرش های پشمی پر بهاء مفروش است برای آنکه درست از سنت و روش رسول اکرم پیروی نماییم ، تکه خاك پاکی روی فرش میگذاریم ! سپس بی بحث در حدیث و رجال حدیث پرداخت و سراغ شهر اصفهان و نیشابور و خراسان را گرفت .

صبح هنوز هوا گرم نشده ، برای رمی جمره دیگر بیرون آمدیم پس از معطلی وسیله فراهم شد و برای تکمیل اعمال بمکه برگشتیم مکه خلوت است بر راحتی طواف و نماز و سعی ، و طواف نساء و نماز آن را تمام کرده یکسره از احرام بیرون آمدیم ، عصر برای بیتوته بمنی برگشتیم برای پیدا نمودن محل چادرهای خودنگران بودیم ، جوان کارگر باهوش شیرازی (آقای درباری) که همیشه با قدرت هوش و چابکی کار های برجسته می کرد ، جلو افتاد و بالای چوب را دستمال بست ، مانند سرباز دنبالش راه افتادیم در میان پیچ و خم دره و ماهور و چادرها یکسره مارا بمنزل رساند!

روز دوازدهم اعمال حج تمام شده منتظر وسیله حرکتیم ، در چادر نماینده مطوف باز سرو صدای زیادی برای وسیله است ، تا آنکه برای ما وسیله فراهم شد ، عده زیادی از حجاج ایرانی در کامیون سوار شده رو بمکه راه افتادیم ، در میان کامیون هر يك از حجاج از پیش آمدها و گرفتاری ها و مشاهدات خود سخن میگفت ، حاجی قمی که با خانمش همراه بود دو مرتبه مورد دستبرد واقع شده و متأثر بود ، در عرفات چمدان لباس و طلا آلات را از زیر سر خانمش برده اند ، هنگام رمی جمرات جیب خودش را زده اند ، گویا در حدود پنج هزار تومان می شد! شیخ ورامینی که اجیر شده بود هر چه پول داشت بردند و متحیر میگشت ، و همچنین ... وقتی شرح دستبرد های دیده و شنیده را نقل میکردند ، رئیس گمرک فرودگاه جده بیاد آمد که با شدت گفت : اینجا حرامزاده نیست !! آنروز که ابن سعود بر جزیره سلطه یافت بوسیله قدرت اجراء احکام محیط امنی ایجاد کرد ، ولی امروز مسافرت های اروپا و اطمینان بر حکومت ، وضع دیگری پیش آورده ! با وجود همه اینها امنیت حجاج را با مردم مختلفی که با آنها می آیند در هیچیک از نقاط دنیا نمی توان سراغ گرفت ، این همه ماشین ها که مانند سیل بطرف عرفات

ومنی حرکت میکنند هیچ تصادف ماشینی شنیده نشده ! بعضی از رفقای هم-
 ماشین ، از مشاهدات و رنج میقات جحفه و ادراك مرتبه دوم موقف مشعر
 خبرها نقل میکرد ، دیگری از تلفات و بیمارها خبر میداد ، آن دیگر از
 مشاهداتی که هنگام اعمال از بعضی عوام دیده بود کارهای خنده آور نقل
 میکرد : از جمله میگفت در رمی جمرات بعضی عوامها پس از به هدف زدن هفت
 ریک چند عدد سنک بزرگ بر میداشتند و باغیظ و خشم بطرف جمره با جمله
 برو گمشو پدر سوخته : روح ملعون الوالدین : گت کپک او غلو، پرت میکردند
 نزدیک غروب روز دوازدهم است در منزل مکه درهای اطاق را از دو سمت
 باز نموده ایم ، هوا بشدت گرم است تراکم حجاج و رفت آمد این چند روزه
 علاوه بر گرما فضا را آلوده نموده از کوچه های مکه بوی زننده بشام میرسد
 از حجاجیکه از مکه برمی گشتند تعریف باران روزهای آخر حج را شنیده
 بودم ، میگفتند و آخر ایام حج معمولا بارانی می آید !! اگر بارانی بیاید
 بسیار بجاست ، همانطور که آلودگان ، با اعمال حج از گناه پاک شده اند
 فضاء و زمین هم از آلودگی و عفونات پاک شود ، قطعات ابری در اطراف
 نمایان شد ! کم کم این قطعات کوچک بهم پیوستند ؛ طولی نکشید بالای کوه
 های مکه و اطراف از ابر پوشیده شد ، مقابل درهای اطاقیکه بر یک قسمت
 اطراف مکه مشرف است ایستاده و این تحول جوی را تماشا میکنم ناگهان
 رعد و برقی زد و باران مانند سیل جاری شد ، درهای اطاق را از هر سمت
 بستیم ، از ناودانها و کوچه ها آب جاری شد ، پس از یک ساعت و نیم جو صاف
 و هوا شفاف و کوچه ها پاک گردید ، عده از حجاج هم در میان باران بدنهای
 خود را شستشو دادند ! باز فردا در همین ساعت نظر لطف حق باران رحمت
 را فرستاد ، امید است که فیض رحمت و مغفرتش هم محیط های نفوس را
 شستشو داده باشد :

ما بدین در نه بی حشمت و جاه آمده ایم

از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم

رهر و منزل عشقیم و ز سر حد عدم

تا باقلیم وجود این همه راه آمده ایم

با چنین گنج که شد خادم اوروح امین

به گدائی به در خانه شاه آمده ایم

لنگر حلم تو ای کشتی توفیق کجاست

که در این بحر کرم غرق گناه آمده ایم

آبرو می رود ای ابر خطاپوش بیار

که بدیوان عمل نامه سیاه آمده ایم

اعمال حج تمام شده حجاج در تلاش حرکتند ، بعضی بیمار یا بیمار دارند ، مشاهده تلفات روزهای اخیر بعضی را بو حشت انداخته ، بعضی هم بطبع عجز و کم صبر ندو توجه بارزش روزها و ساعاتیکه در مکه میگذرانند ندارند میخواهند زودتر وارد زندگی مکرر و یکنواخت پنجاه ساله شوند! عده ای هم نگران بی بولی اند یا منزلشان مناسب نیست ، از صبح تا شب عده بیشماری اطراف خانه های مطوف ها را گرفته درخواست حرکت دارند ، گاهی التماس میکنند گاهی بدزبانی و تندید دارند ، مطوف ها که سالها ناظر این اوضاع بوده اند باملایت و سردی هر چند کلمه پرسش را جواب میدهند! نه التماس و تملق عاطفه در آنها تحریک میکند نه تندید متأثرشان می نماید!

اعلان دولت که اجازه خروج هر دسته ای را بحسب زمان ورود معین نموده و در آخر تذکر داده که این حکم قطعی و تغییرناپذیر است جوش و جلا را کم و مطوف ها را تاحدی آسوده کرد ، روی این حساب از آغاز ورود تا خروج هر حاجی قریب یکماه باید در حجاج توقف نماید!
روز حرکت ما بمدینه منوره بحسب اعلان مطابق با ۱۹ ذیحجه میشود در انتظار روز نوزدهم:

هر روز صبح برای طواف و نماز بمسجد الحرام می آئیم در ضمن با حجاج کشورهای مختلف مأنوس میشویم چون هوا رو بگرما میرود بر میگرددیم این روزها در مسجد الحرام جنازه هایی که برای طواف می آورند زیاد دیده می شود ، گاهی کنار راهها پیرزنها و پیر مردهایی دیده می شود که در حال احتضارند و کسی بالای سرشان نیست!

یکروز هم برای دیدن سران جمعیت اخوان المسلمین بمهمانخانه مصری رفتیم ، ولی کسانیکه از سران جمعیت در کراچی آشنا بودیم بجده و مدینه حرکت کرده بودند ، سردبیر جمعیت (شیخ سعید رمضان) که جوان باهوش و فعالیت از ما پذیرائی کرد!

و پس از مقام پیمبری چندین بار از آن رفت و آمد نموده :

روز جمعه پس از پایان حج، در مسجد الحرام اجتماع عظیمی است . از بس هوا گرم و جمعیت زیاد است نتوانستیم در نماز جمعه شرکت نمایم در منزل از رادیوی همسایه خطبه و نماز و همه هم هزارها نماز گذار را میشنیدیم قسمتی از خطبه درباره مراسم حج بود که چگونگی بر گذار شد ، و قسمتی دعوت مسلمانان با اتحاد و تقوا و توحید و دعاء در باره عموم مسلمین بود ، بجهت گرمی هوا و کثرت جمعیت نماز بسیار مختصر انجام گرفت ، روز حرکت ما بحسب اعلان مطابق با روز نوزدهم است ، امروز برای طواف وداع و نماز بمسجد الحرام رقیمه مثل همیشه پس از طواف و نماز ، برای عموم مسلمین و سرفرازی و رشد ایرانیان و مغفرت گذشتگان و توفیق خدمت بدین دعا کردم و از خداوند درخواست تجدید عهد با وضع بهتری نمودم ، میخوایم برای مقدمات حرکت بمنزل برگردیم ، ولی جاذبه قوی مرکز توحید و ایمان که شبانه روز روی ملیونها مرد مرا در اطراف زمین بسوی خود میگرداند چون حوزه نیرومند مغناطیسی ما را بسوی خود برمیگرداند ، قدمی بطرف بیرون بر میداریم قدمی بعقب برمیگردیم و بتخانه کعبه و اطراف و جوانب آن بادقت بیشتر از پیش می نگریم ، حال که میرویم نقش خانه توحید را با روح و فکر خود بیوریم تا همیشه روی ظاهر و باطن بظاهر و معنای این اساس باشد و هنگام مرگ مانند عقربه مضطرب مغناطیسی بسوی آن قرار گیریم آنگاه آرام چشم از زندگی دنیا ببوشیم .

«نی و زمانه ما»

برای گریه رفت و آمد هر نفر بمدینه تاجده ۱۱ دینار (در حدود ۲۵۰ تومان) بمطوف دادیم ، و برای وقت حرکت ساعت شماری مینمائیم ، قدری از شب گذشته بود که عده سوار اتوبوس بزرگی شده حرکت کردیم شما اگر موفق باین سفر شدید مواظب باشید باشو فریکه نامش یاسین است مسافرت نکنید . شهر مکه را وداع گفته ماشین در جاده غیر عادی ما را که بیش از ۴ نفر ایرانی هستیم باین طرف و آن طرف می غلطاند ، تا در مقابل خانه وسط دهکده فیکه دارای چندین خانه سنگی و فضای کوچک است نگاه داشت ، در فضای آرام وادی نور ضعیف چراغهای نفتی و عووس کها جلب خاطر مینماید پس از چند دقیقه آقا شوفر بایک خانم عرب و یک رادیو از خانه بیرون آمد خانم پهلوی دست شوفر نشست و رادیو را پهلوی خود گذارد ماشین حرکت

کرد، نیمه شب بجهه رسیدیم پس از بنزین گیری ماشین در ناحیه ساحل بحر احمر رو بشمال بسرعت می رود، از ظهر قدری گذشته برابغ رسیدیم، قصبه کوچکی است که مثل بیشتر نقاط جزیره در ایام حج جنبشی در آن پیدا می شود، قهوه خانه هایی که سقف و فرش آن حصیر لیف خرمائی است در دو طرف جاده دائر است، حجاجیکه چندروز است در هوای گرم از گوشت خودداری نموده اند در اینجا بوی ماهی کباب گیجشان می نماید و ملاحظه حساب و عاقبت کار را از دست میدهند، در سایه حصیر و روی تختهای حصیری یک نفری که سالهاست شسته نشده افتادیم، برای هر نفر یکماهی سرخ شده باروغن خود که قد آن بیش از یکوجوب نیست در سینی پاکیزه آورد، آقای حاج منزله دستور تکرار داد ولی همان کارش را ساخت پس از چندروز مراقبت با تفضل خداوند چشم باز کرد؛ پس از چندین ساعت بیخوابی و حرکت همینکه چشم گرم و بدن راحت شد یک هیولای بلند آلوده می آید و بشدت تخت را تکان میدهد، حاجی مهمان خدا را روی زمین می غلطاند! اینها نمونه های اخلاق عرب پس از چهارده قرن از ظهور اسلام است! پیش از اسلام چه بوده اند!! ظهور چنین پیمبری از میان این مردم روشترین آیه حق است! هو الذی بعث فی الاممین رسولا... صلی الله علیک یا رسول الله!

کلمه عمومی که پیوسته شنیده می شود بخشش است، شوهر، قهوه چی صاحب منزل، سقاء، گدا، همه میگویند: حاجی بخشش؟ به ترک و فارس و هندی و افریقائی همین کلمه را میگویند: انتخاب این کلمه فارسی گویا از آنجهت است که ایرانیان بیش از دیگران اهل بخشش بوده اند!!

منتظریم شدت گرما کاسته شود حرکت نمائیم، پس از نماز از قهوه خانه بیرون آمدیم، طرف راست، دریای شن است، و طرف چپ دریای آب، رابغ اولین قطعه ایست که در آن باغ و نخلستان دیدیم و مثل بسیاری از نقاط حجاز مستعد عمران و آبادی است ولی حکومت حجاز به دران توجهی ندارد، نزدیک رابغ در طرف جنوب شرقی میقات جحفه است که در تاریخ نامی دارد، معلوم می شود محل آبادی بوده، در فتح مکه چون سپاه اسلام در جحفه متمرکز شدند، خبیر باهل مکه رسید و عباس و ابوسفیان برای چاره جوئی پیش آمدند. عصر از رابغ حرکت کردیم، تا اینجا قسمت کمی از راه آسفالت است که معلوم نیست تا کی تمام شود؛ و بیشتر راه ساحلیست که راه صاف و زمین محکم می باشد، از رابغ از ساحل بطرف شرق دور می شود

وراه شنز از وسنگستان است، آقای شوfer مطالبه بخشش دارد، رفقا صلاح دانستند نزدیک مدینه بخشش کنند بعضی هم تند یس کردند، همین موجب نگرانی و اوقات تلخی خانم شوfer و عذاب ما گردید!

من گمان میکردم تنها رجال و سیاستمداران ایرانند که افسارشان بدست خانمهاست!! این زن سیاه عرب نیم متجدد که گویا این جوان شوهر چند میش باشد، چنان بر این شوfer عرب سوار است که بیچاره از خود اراده ندارد! اینجا به ایست! می ایستد، حرکت کن: حرکت میکند، اختیار ما همه با چرخها و ول ماشین است و اختیار آن بدست شوfer است، و اختیار شوfer بدست این زن!! از اینجا هر چند فرسخ ماشین پنجر می شود، کار نمیکنند خراب است! تندی، تهدید، اثری ندارد، با آنکه این ماشینها دولتیست و باید برای رساندن حجاج باشتاب بر گردد!

سواره و پیاده شدن و نشستن و خفتن در این بیابانها، مجاهدین و مهاجرین صدر اسلام را بیاد می آورد که برای پیش بردن حق و نجات خلق در این بیابانها چه روزها و شبهارا پیاده و سواره گذرانند ورنج تشنگی و گرسنگی متحمل شدند،

در این راه میان مکه و مدینه که راه رسمی آنروز بوده چندین بار رسول اکرم عبور نموده و هر بار نام و عنوان و روحیه مخصوصی داشته! یکروز طفل شش ساله بود که تازه چشم بجهان باشکوه گشوده و در آغوش مادر روی شتر آرمیده پیشرب می رود، پدرش با جهانی امید چشم از دنیا بسته و در خاک یسب خفته است ولی کفالت و مهربانی و علاقه جدش عبدالمطلب نگذاشت غبار یتیمی بر چهره اش بنشیند، اینک مادرش آمنه با ام یمن او را پیشرب می برند تا خویشان بنی نجار خود را ببینند، و بالای قبر عبدالله پدر جوان این عزیز چند قطره اشک بریزد! چند سال دیگر محمد (ص) را در سن دوازده یا هیجده سالگی جوانی آرام و متفکر می نگرید که با عمویش ابی طالب از این راه بشام می رود و این مرکز تمدن باستانی را از نزدیک می نگرید!!

پس از آن او را در سن ۲۵ سالگی می نگرید که تأملاتش عمیق تر و نظرش نافذتر گردیده، بازرگان نیست سرپرست کاروان تجارتی خدیجه! پست و بلند این بیابانها را می پیماید، در منازل و کوه دشت بیابان حجاز و بشام حالات قبایل و امم گذشته را از نظر میگذراند، دوره طفولیت خود را

که در آغوش مهر مادر بالای شتر از این سرزمین عبور میکرد بخاطر میآورد
بیادش میآید که مادر او را بدیدن قبر پدر آورد ولی مادر هم در یثرب
بخاک رفت ! باخاطری افسرده ودلی از دنیا رمیده باامین بمکه برگشت ،
چون از سفر تجارت برگشت پس از ازدواج با خدیجه خود را از
ظواهر زندگی وعادات وعقاید عمومی رمیده میدید بکوه وغار پناهنده شد ،
چند سال دیگر محمد (ص) پیمبر است که اهل مکه کمر بقتلش بسته اند
پس از سه روز پنهان بودن در غار ثور ، راه این بیابان خشک و هولناک را
با ابابکر و عبدالله اریقظ بسوی یثرب پیش گرفته ، گرگان گرسنه عرب که
با تحریک ، اندک رگ عصبيت قبیلگی واعتقادی یا برای لقمه نانی خونها
میر یختند ، برای حمایت عقاید وبدست آوردن صد شتر پر بهاء در این بیابانها
دنبال گمشده خود میگرددند ! این سراقه بن مالک است : که با اسب بادپیمای
خود هر گوشه و کنار صحرا را در نور دیده ازدور صید خود را نشان کرده ،
شمشیر درخشان بدست و کف بدهان دارد ، عضلات بازوان برهنه اش چون
مفتول آهن بهم پیچیده است ! اسبش مانند توپ فوتبال بزمین میخورد و بهوا
میپرد ! بچند قدمی این شتر سوار رسید ، شتر سوار مطمئن و رفیقش مدهوش
است ! اسب جستن کرد در چند قدمی دستهایش تازانو میان شن فرو رفت ،
دستهارا از زمین بیرون کشید در میان گرد و غبار پوشیده شد ! باز با اسبش
هی زد ! اسب بزانو درآمد !! این پیش آمد روحش را تکان داد ، پرده از
چشمش برداشته شد ، باری خدا و فیروزی محمد (ص) را در آینده نزدیک دید !
شمشیرش بغلاف رفت ، طبعش آرام شد ، زبان بعذر گشود و درخواست
امان نامه نمود !! امان نامه را در مقابل کتمان امر بدست گرفت و برگشت ،
این امان نامه در فتح مکه موجب عزتش گردید !

این واقعه در منزل قدید در حوالی رابغ پیش آمد ! در همین سفر نزدیکی
این منزل بتخمه ام معبد میرسد ، این زن هوشیار با گوسفند لاغر و قحطی
زده اش در مقابل خیمه تنهانشسته و چشمش متوجه اعماق بیابان است ناگهان
مرد مباکیرا در مقابل خیمه دید : آیا آب وغذائی یافت می شود ؟ مهمان
عزیز ما قحطی زده و گوسفندان مالاغر و خشکند ؛ گوسفند را پیش خواند و
ظرف طلبید ، شیر جاری شد ، مسافرین سیر شده و براه افتادند ، شوهر زن
با گوسفندان خود از راه رسید ، محیط زندگی را طور دیگر دید ! چه خبر
است ؟ زن گفت مردی مبارک بر ما وارد شد ، صفاتش چه بود ؟ چشم این زن
مانند دستگاہ عکسبرداری از اوصاف ظاهر و حرکات مهمان یکساعته اش

عکسبرداری کرده : قامتش معتدل، رفتارش موزون، پیشانیش گشاده، ابروانش باریک و بهم پیوسته، چشمانش سیاه و گیرا، آهنگ صوتش چون زنک، سخنانش مانند دانه در، منظم و شمرده، همراهانش نسبت باو چون عضو فرمانبر... بودند!

هشت سال پس از این سفر محمد (ص) را می نگرید : باده هزار مجاهدین مؤمن خود این بیابان را می پیماید ،

دو سال پس از آن در سال دهم هجری ، با صد هزار مسلمان از مسجد شجره محرم شده برای حجة الوداع روانند ، بانك لبیکشان دنیای شرك را می لرزاند !! در همین سفر از حجة الوداع بازگشته در میان آفتاب سوزان غدیر خم ، بالای چهار شتر ایستاده ، هزارها مردم در سایه شترها ایستاده و نشسته اند ، تکمیل دین را اعلام و حقوق خود را بیان می نماید ، آنگاه شرایط و اوصاف سرپرست مسلمانان را با نشان دادن شخصیت عالی علی علیه السلام معرفی میفرماید !

تذکراتیکه منازل و مراحل این بیابان در ذهن بر می انگیزد، بوی ایمان و توحید و صفاتیکه از فضا و غبار این بیابانها بمشام میرسد ، سختی راه و توقف بی درپی ماشین و بداخلاقی و بهانه جوئی شو فر را آسان می نماید کاش قدرت داشتیم! این بیابان را پیاده می پیمودم و این منازل و جاهای الهام بخش را از نزدیک مشاهده می کردم !

ماشین گاهی با سرعت شن زارها و سنگستانها را از زیر چرخهای سنگین میگذراند ، گاهی بعد از خرابی و پنچری در زیر آفتاب سوزان یا کنار قهوه خانه توقف میکند .

در قسمت اول این بیابان از طرف مکه فرسخها راه یکبرك سبز و يك منظره خرمی بچشم نمی آید، در قسمت دوم کم کم درخت های سبز سدر و خار و دامنه سبز کوهها بنظر میرسد ، در این قسمت کوههای بلند ولی بی دنباله و جدا جدا زیاد است در تمام طول راه هر جا ماشین توقف میکند عده زیادی اطفال برهنه و زنها مثل حشرات از زیر سنگها و بوته ها بسوی ماشین رو می آوردند ! اینها چگونه زندگی میکنند و ناگهان از کجا سبز می شوند ؟!! چند شعر و چند جمله دعا و قسم از آباء و اجدادشان برای اینها مانده تا در موسم حج بآن وسیله کدائی کنند ، مسافت ها نفس زنان در دو سمت ماشین می دوند ، کسانی که مطلع بودند می گفتند اینها از رسوم اولی زندگی و آداب دین بکلی

بی بهره اند هزارها مانند حیوانات در میان سنگ و غار کوهها زندگی میکنند اگر حیوانی صید کردند و غذایی بدست آوردند چون سباع می خورند و از دست هم می قاپند ، مردهای اینها یاد ر نظام خدمت می کنند یا کشته شده اند!! آیا وسیله زندگی و کار و تربیت برای اینها نمیتوان فراهم نمود؟ آیا قابل تربیت نیستند که هم خودشان از این وضع رقت بار بیرون آیند هم بکشورشان خدمت کنند و هم آبروی مسلمانان را در مهد اسلام حفظ نمایند!! آنچه از وضع مردم تیره بخت مرگز اسلام و توحید شنیده و می شنوید در نظر داشته باشید؟! این دو خبر را هم بشنوید : یکی از رجال مقیم حجاز میگفت ولیعهد سعودی فقط سیصد ماشین سواری دارد که بیشتر آن از جعبه بیرون نیامده !! مجله المسلم در شماره ششم سال دوم از روزنامه (روز الیوسف) نقل کرده: در شهر (نیس) فرانسه در این روزها بیشتر گفتگو درباره امیر محمد فیصل فرزند ملک ابن سعود و ثروت اوست! مقابل مهمانخانه (رول) هر روز ازدحامیست! مردم فرانسه برای تماشای امیروزن و حاشیه اش پشت سر هم ایستاده اند ، چیزی بکه بیشتر مردم را برای تماشا جلب می نماید ماشین سواری امیرزاده سعودی است که از نوع (دیملر) و برنده جایزه درجه اول است ، ارزش آن فقط ۱۲ هزار لیره است!! در داخل ماشین دستگاه طبع و لوله آب سرد و گرم و توالت و بار وجود دارد!! رؤسای انتظامی از امیر درخواست نموده اند که ماشین را فقط موقع احتیاج مقابل مهمانخانه نگاه دارد تا مزاحم آمد و رفت مردم نشود! امیر در سال قبل در این مهمانخانه سه هفته توقف فرمود حسابش سه هزار و پانصد لیره شد!!!

«تلقانی و زمانه ما»

بعد از اربع منزل معروف، ابار بنی حصان است ، از آن گذشتیم ، نیم شب در بالای گردنه ماشین خراب شد ، همه خسته و کوفته ایم ، پیاده شدیم ، روی سنگها و خاک نرم سر بزمین گذاردیم ، منکه گاه شده ساعت ها در رختخواب نرم ناراحت و بیخواب گذراندم ، اینجاست خواب راحتی بود! طبیعت و خاک ، مادر مهربان خلق است ، اگر انسان با عادات و تصنم از او جدا نشود ، همیشه خوشرو و مانوس است ، آهنگ پرشور و زنده از خواب بیدارم کرد! گویا بیابان و فضا همه زنده اند ، ستارگان درخشان به زمین نزدیک شده و همه بار و راحیکه فضای زمین را احاطه نموده ایماء و اشاراتی دارند! خواننده (گویا در مجلس عرفانی و ذوق و سماع سوریا یا فلسطین بود) با آهنگ مختلف میخواند و میگفت: و روح من الرحمان : آنقدر این جمله را با الحان مختلف تکرار نمود ، گویا سنگ و کلوخ ، فضا و ستارگان همه

جواب میگفتند و بر میگرددانند:
مگر می کرد درویشی نگاهی
گوا کب دید چون شمع شب افروز
تو گوئی اختران استاده اندی
که هان ایغافلان بیسار باشید
توخوش خسبی و ما اندر ره او
رخ درویش مسکین زین نظاره
که یارب بام زندانت چنین است
ندانم بام ایوانت چسان است

به این دریای پر در الهی
که شب از روی آنها گشته چون روز
زبان با خاکیا بگشاده اندی
در این در که دمی هشیار باشید
همی پوئیم راه در که او
ز اشک درفشان شد پرستاره
تو گوئی خودنگارستان چنینست
که زندان بام تو چون بوستانست

بهانه جوئیهای شوفرابه و عاشق پیشه عرب همه را خسته کرده ، صلاح
در این دیدیم که هر نفر بکریال برایش جمع کنیم تا خانمش از ما راضی بشود
همینطور هم شد پس از آنکه ریالهای سنگین سعودی را تحویلش دادیم ،
دیگر ماشین بی عیب و سریع شد ! بمسجد رسیدیم ، باز قافله لنگست ،
دیگر چه پیش آمده ؟! خانم قهر کرده ! یکی از علماء ریش سفیدی کرد و با
نصیحت و درخواست ، خانم با آقایاسمین روی آشتی نشان داد تا ماشین بهتر کت
آمد ، در مسجد شجره (ذوالحلیفه) آب و درختی بچشم آمد ، پیاده شدیم
و ضوء گرفته نماز گذاردیم ، از اینجا ماشین بالای هر بلندی میرسد چشمها
متوجه بیابان است تاهر کس زودتر گنبد و مناره روضه النبی «ص» را به
دیگران نشان دهد ، گنبد در حاشیه دور افق در میان نخلستان بچشم آمد
صدای صلوات و سلام از میان ماشینها با فاصله های دور و نزدیک بگوش
می رسد ، اولین چیزی که در ابتداء شهر جلب نظر وار در ما مینماید ساختمان
آجری بلند و وسیع است که در کنار شهر قرار گرفته و بادیگر ساختمانها
جور نمی آید ؟ این ساختمان ایستگاه راه آهن است که زمانی حجاز را بشام
متصل نموده بود بعد از جنگ بین الملل که دولت عثمانی تجزیه شد از میان
رفت ، و بقیه آن در حکومت سعودی بر چیده شد ، مردمان با اطلاع میگفتند
این حکومت صلاح خود نمیدانند که راه جزیره بکشورهای اسلامی باز و
گشوده باشد ، تادروا در سواحل دریای شن با خاطر جمع بسر برد !

ماشین ما را در میان خیابان های غیر منظم و خاک کی بسمت جنوب شهر
برد و در وسط کوچه وسیعی نگاه داشت اینجامحله نخواست است ، پسر عموی
مجاهد ، مرحوم حاجی سید محمد تقی طالقانی که چندی قبل آرزوهای اصلاحی